

## تک رساله‌ای در سلسله عرفای ایران و هند

الهه روحی دل

کارشناس ارشد نسخه شناسی

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

### چکیده

(تاریخ دریافت: ۱۴/۱۰/۱۳۸۳)

در مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران آثار با ارزشی، به شکل کتاب‌های مستقل و یا رساله‌های کوچک، در علوم مختلف موجود است که بررسی هر یک در موضوع خاص خود اهمیت ویژه‌ای دارد. یکی از رساله‌های مهم در این گنجینه، رساله‌ای در بررسی زندگینامه و سلسله عرفای ایرانی و هند است. این رساله کوچک‌ا که خود در رده زندگینامه‌ها و طبقات قرار می‌گیرد به شکلی موجز و مختصر به بررسی زندگی عرفا پرداخته و تاریخچه خوبی است در سلسله عرفای ایران و هند. نویسنده این رساله شناخته نشده و تاریخ کتابت آن مربوط به قرن ۱۱ ق است.

کلید واژه‌ها: نسخه‌های خطی. زندگینامه‌ها. عرفان. ایران. هند

## مقدمه

رشد اندیشه عالی خداشناسی و سیر و سلوک طریق معرفت در جامعه اسلامی، منجر به ایجاد مکتبی ذکری و علمی شد که آن را عرفان نامیدند و راه و رسم طریقت را تصوف خواندند. صوفیان و عارفان دانشمند با استفاده از علوم و معارف اسلامی و قرآن و احادیث، به تدوین اندیشه‌های عرفان و تصوف پرداخته و مباحث زیبا و پرجاذبه‌ای را در آثار خود ایجاد کردند که برخی از آنها از شاهکارهای ادب فارسی است (سجادی، ۱۳۷۲، ص هفده).

همزمان با رشد عرفان و تصوف، توجه به زندگینامه عارفان و صوفیان و سبک و روش ایشان نیز گسترش یافت؛ چنانکه جنید در حکایتی گفت: «حکایات المشایخ چند من جنود الله - عز و جل، یبخی للقلوب». از وی پرسیدند که: «این حکایات این منفعت کند مریزان را؟» جواب داد که: «الله می‌گوید، عز ذکره: و کلاً نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک (۱۲/دود)، می‌گوید - عز ذکره - که: قصه‌های پیامبران و اخبار ایشان بر تو می‌خوانیم و از احوال ایشان ترا آگاه می‌کنیم تا دل تو را بدان ثبات باشد و قوت افزاید» (جامی، ۱۳۷۰، ص یک).

با چنین داعیه‌ای، آثار گرانبهایی در زندگینامه مشایخ و صوفیان نوشته شد. بن زندگینامه‌ها که اغلب موضوع مشخصی داشت طبقات خوانده شد (مرادی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۹) قدیمی‌ترین زندگینامه صوفیان و عارفان در زبان عربی طبقات لصوفیه ابی عبدالرحمن محمد بن محمد بن الدین السلمی (م ۴۱۲) و در زبان فارسی کشف المحجوب لاریاب القلوب ابی الحسین علی بن عثمان الجلابی الغزنوی (م ۴۶۵) است و طبقات الصوفیه خواجه عبدالله نصاری (م ۴۱۸) (عطار نیشابوری، ۱۳۷۰، ص ۱۳) که ترجمه‌ای است از طبقات الصوفیه سلمی. گفته‌اند که: پیر هرات این کتاب را به لهجه هروی اهداء می‌کرد و یکی از محبان مریدان آن را می‌نوشت. البته کتاب خواجه عبدالله ترجمه محض کتاب سلمی نبود بلکه مشایخی را که در آن کتاب ذکر شده بود: در برداشت (جامی، ۱۳۷۰، ص ۲). پس از وی، شیخ عطار (م ۶۲۷) تذکره الاولیاء را تألیف کرد و سپس عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸) به تألیف نفحات الانس من حضرات القدس

پرداخت. بسیاری از این آثار نه فقط تذکره صوفیان و عرفاست بلکه علاوه بر آن، فرق مختلف و طوایف گوناگون صوفیان و نیز آداب و اصول تصوف و عرفان را نیز تبیین کرده است (هجوری، ۱۳۷۲، ص الف). از این رو، رسائل و کتاب‌هایی که به ذکر مشایخ صوفیه پرداخته همیشه مورد توجه اهل تحقیق بوده است؛ چه کتاب‌های عظیم و برجسته و باارزش و چه رساله‌های کوچک که بی‌شک متأثر از آثار برجسته یاد شده است.

رساله حاضر که به نام «شجره پیران چهارده خانواده از پیامبران تا سلسله‌های صوفیان» در مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و بنا بر گفته استاد دانش‌پژوه «تاریخچه خوبی است از سلسله‌های عارفان ایران و هند» (دانش‌پژوه، ۱۳۴۵، ص ۴۱۵۱). این رساله در مجموعه‌ای عرفانی به شماره ۵۲۰۶/۳ شامل: مثنوی عرفانی تحفه شمایل اتقیا، در صور مراقبات، مجلس افروز، شعرهای آصفی و رساله عرفانیه قرار دارد.

رساله یاد شده به خط نستعلیق و مربوط به سده ۱۱ و ۱۲ قمری است و در مقایسه با رساله‌های معرفی شده، نسخه‌ای منحصر به فرد است (منزوی، ۱۳۴۹، ص ۱۱۹۸).<sup>۱</sup> در این رساله - که نویسنده آن ناشناخته است - زندگینامه و شجره پیران چهارده خانواده از حضرت رسالت پناه (ص) به حضرت علی (ع) و سپس خواجه حسن بصری و حبیب عجمی و عبدالواحد زید بررسی و بیان شده که هر یک به نه خانواده، و از عبدالواحد زید به پنج خانواده تقسیم و سپس هر یک به اختصار معرفی شده‌اند. در رساله حاضر بعد از معرفی مشایخ صوفیه روش ایشان ذکر شده و در توضیح بیشتر آنها حکایتی از مشایخ آمده است؛ همچنین در مواردی به خرقة ایشان نیز اشاره شده است.

در تصحیح رساله حاضر کلمات افزوده در [] قرار گرفته و توضیحاتی با ذکر مأخذ

۱. در فهرست منزوی دو رساله به نام سلسله مشایخ صوفیان معرفی شده است. اما دو رساله در معرض سلسله مشایخ تفاوت اساسی دارند و هر یک رساله مستقلی بوده و به ذکر سلسله‌های خاصی پرداخته‌اند.

درباره برخی مشایخ در بانویس افزوده شده است.

شجره پیران چهارده خانواده از حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و سلم - به حضرت امیرالمؤمنین عی - کرم الله وجهه - [و] از حضرات علی به خواججه حسن بصری (رض) [که] آنجا دو سلسله شدند؛ یکی به خواججه حبیب عجمی [می رسد]، دوم [به] خواججه عبدالواحد زید، و از خواججه حبیب عجمی، نه خانواده شدند؛ یکنوی حبیبیان، دوم طیفوریان، سیوم کرخیان، چهارم سقطیان، پنجم جنیدیان، ششم کازرونیان، هفتم طوسیان، هشتم فروسیان [و] نهم سهروردیان.

و آن اول از نه خانواده خواججه حبیب عجمی، با حبیبیان پیوستند. ایشان [از] احفاد عبدالرحمن اند<sup>۱</sup> و ایشان دو برادر بودند، هر دو عالم و متقوا و اصلح الناس<sup>۲</sup> [که] مریدان خواججه حبیب عجمی شدند [بس] خلوت و عزلت اختیار کردند، و خود را حبیبیان گویندند، و نسبت آبا و اجداد خود بیریدند<sup>۳</sup> و مشغول با حق تعالی گشتند. خواججه حبیب عجمی این هر دو را خلافت داد و فرمود که: «بر این کوه بروید! و در غار حرا با قریب آن مشغول با خدا شوید، و با مردمان آمیزش نکنید، مجرد و مفرد باشید و افطار بعد از هفت روز به یک خرما، یا دو خرما یا سه خرما بکنید؛ از این زیاده تجاوزید تا فتح کار<sup>۴</sup> شما شود».

این هر دو برادر در غار [رفتند و] همچنان کردند، مدت دوازده سال متوازی مشغول با خدا در غار حرا بودند، بعد هفته افطار می کردند و روش و سنند ایشان آن است که در مجالس علم حاضر نشدند و فتوح<sup>۵</sup>.

کسی قبول نکردندی [و] بعد یک هفته و یا دو هفته یا سه هفته یا چهار هفته افطار یکبار به گیاه یا به میوه جنگلی کردند، و دایم در ذکر مشغول بودند، و ستر عورت را پیوند می کردند، [و] اگر خامه نورسیدی، به فقرا دادندی، و آهوان جنگلی را می آمدند از

۱. اصل: است

۲. بودند. اصلح الناس اند

۳. اصل: بیریده اند.

۴. اصل: شمایان خواهد شد.

۵. مال و نعمتی که درویش یا پیر را به رابگان آرند، چون نذر و مانند آن (فرهنگ معین، ج ۲: ۴۸۶).

می‌گفتند که: «ای دوستان خدای تعالی! ما را ذبح کرده بخورید». و ایشان التفات نکردندی.

دوم خانواده مذکور طیفور<sup>۱</sup> یانند که ایشان با سلطان العارفين خواجه بایزید بسطامی<sup>۲</sup> پیوستند. بایزید، طیفور نام داشت و او خلیفه خواجه حبیب عجمی شده بود.<sup>۳</sup> [و] مردی<sup>۴</sup> بزرگوار بود [که] صد و پنجاه سال عمر داشت، خواجه حسن بصری را دیده بود و حضرت امام جعفر صادق را خدمت کرده بود و تربیت از خواجه حبیب عجمی یافته [بود].

چهار تن مرید شیخ شدند و خود را طیفوریان گویانیدند، و خرقة بایزید پوشیدند و خرقة<sup>۵</sup> بایزید چهار نوع است؛ یک خرقة شکرباری به رنگ مختلفه، دوم خرقة هزار میخی، سیوم خرقة خشت باری به رنگ مختلفه [و] چهارم خرقة ژنده از صوف و جامه کهنه [که] بر آن افتاده نمازی می‌کردند و بر خرقة می‌دوختند. هر یکی از آن چهار تن، یکان خرقة را اختیار کردند [و] اسامی ایشان آن است؛ شیخ مسعود، شیخ محمود<sup>۶</sup>، شیخ ابراهیم و شیخ احمد.

شیخ مسعود خرقة شکرباری اختیار کرد و شیخ محمود خرقة هزار میخی و شیخ ابراهیم خرقة خشت باری و شیخ احمد خرقة ژنده.

۱. اصل: از طیفوریان

۲. وفات بایزید بسطامی را سال ۲۶۱ و یا ۲۶۴ هـ ق نقل کرده‌اند، طریقت بایزید غلبه و سکر بود و پیران او نیز که فرقه طیفوریه‌اند همین طریقت دارند، و به قول عطار عبارت معروف "شبحانی ما اعظم شأنی" در خلوت بر زبان بایزید جاری شده است (سجادی، ۱۳۷۲، ص ۶۶).

۳. اصل: شده است. ۴. اصل: مرد

۵. خرقة به معنای لباس یا ردای خشنی است که در شرق، فقیران و صوفیان بر تن می‌کنند. (دزی، آ، ۱۳۴۵). فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، تهران، ص ۱۴۶.

۶. اصل: + و.

سیوم خانواده مذکور<sup>۱</sup> کرخیانند<sup>۱</sup> که ایشان با شیخ معروف کرخی<sup>۲</sup> پیوستند، و شیخ معروف کرخی خلیفه خواجه داوود<sup>۳</sup> طالبی است و امام داوود<sup>۴</sup> طالبی خلیفه خواجه حبیب عجمی است، و کتب<sup>۵</sup> از محله‌های بغداد است.

بعضی مردمان مرید خواجه معروف شدند و نسبت آبا و اجداد خود ترک کردند و دم [از] کرخیان زدند و مبالغه با خدای تعالی بودند. چون از خواجه معروف خلافت یافتند ترک خان و مان کردند و خلوت را از خلق بهتر دانستند و ریاضیت و مجاهده کردند.

چشم و دل ایشان چندان روشن بود که از عرش تا تحت الثری می دیدند، هر که خواستی<sup>۶</sup> مرید ایشان شدی و به مطلوب اصل رسیدی.

چهارم خانواده مذکور سقطیان که ایشان با شیخ سرّی<sup>۷</sup> سقطی پیوستند. او خلیفه خواجه معروف کرخی است. سقطیان سه تن بودند از ابنای هبلوک [که] مرید شیخ سرّی سقطی شدند خود را نسبت به پیر خود کردند. نسبت آبا و اجداد خود ترک کردند و زنده پوشی اختیار کردند و صایم الدهر بودند، و فتوح کسی قبول نمی کردند، و بعد سیوم یا چهارم روز یکی از ایشان از خلوت بیرون شدی و به وقت شام چند خنّه در ویژه<sup>۹</sup> کرده، پیش ایشان آوردی [و] از آن افطار کردند.

۱. اصل: کرخیان

۲. معروف به عرفا و صوفیه بزرگ است. و سلسله «معروفیه» از طریق او به حضرات رضا (ع)

می پیوستند (سجادی، ۱۳۷۲، ص ۱۷).

۳. اصل: داود

۴. اصل: داود

۵. اصل: محله

۶. اصل: + که

۷. ابوالحسن سرّی بن المغلس بن سقطی، صوفی و عارف مشهور، خال خنیب بود و مرید معروف کرخی، حبیب راغی را دیده بود و در بغداد سقظ فروشی می کرد عطار نیشابوری (۱۳/۵). تذکره الاولیاء با مقدمه

قزوینی، نهران، صفی علیشاه، ص ۲/۵). ۸ در متن: نکردند هم آمده است.

۹. درویزه: درویزه (فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۵۱۸)

پنجم خانواده جنیدیان که ایشان با شیخ جنید<sup>۱</sup> بعدادی پیوندند، و آنها<sup>۲</sup> دو تن بودند؛ یکی شیخ عثمان علی الدقاق، دوم محی الدین منصور، هر دو بزرگوار از علم و تقوی آراسته<sup>۳</sup> [و از] شاگردان امام ابوحنیفه بودند (رض) و شیخ فانی شده بودند، بعد هفته افطار کردند. اول هفتاد سال مجاهده و ریاضت کردند، بعد از آن مرید خواجه جنید شدند، خود را نسبت با جنیدیان کردند. نسبت آبا و اجداد خویش نشمردند. عیش خود را بر باد دادند و خرقه<sup>۴</sup> درویشی اختیار کردند.

سند و روش ایشان آن بود که بعد از چهل روز افطار می‌کردند که یکی ملایک به صورت آدمی یک کاسه اشیر پیش ایشان آوردی و گفتی که: ای دوستان خدای تعالی به دوستی وی این کاسه افطار کنید که «لا یاکل و لایشرب و لاینام» صفت ملکی است؛ بعد از آن افطار می‌کردند و دهن ایشان همچو ناودان قضا بود، هر چه می‌گفتند، همان شدی و هر که در صحبت ایشان درآمدی ولی الله گشتی، و ایشان بعد از خلافت، دوازده سال زیستند [و] تا مدت حیات، آتش در خانه نکردند و طعام نپختند [و] اگر کسی فتوح آوردی به فقرا و غربا دادندی [پس] آواز برآمدی که شما مشغول حق باشید، طعام و آب را تکلیف نکنید.

ششم خانواده مذکور، کازرونیان [است و با] دوم واسطه با خواجه جنید می‌پیوندند. کازرونیان [از احفاد] سلطان ابواسحاق<sup>۴</sup> کازرونی اند.<sup>۵</sup> سلطان ابواسحاق، امیر کازرون بود، ترک پادشاهی کرد و مرید خواجه عبدالله خفیف شد. عبدالله خفیف گفت: «ای

۱. او را سیدالطایفه و لسان القوم؛ ابدالمنایح و طاووس العلماء و سلطان المحققین لقب داده‌اند. طریق او «صحو» است، بر خلاف طیفوریان که طریق «سکر» داشتند (سجادی، ۱۳۷۲، ص ۶۸).

۲. اصل: آن.

۳. اصل: + بودند

۴. شیخ ابواسحاق ابراهیم شهریار کازرونی (م ۴۲۶) از کازرون بود، سلسله او را «مرشدیه»: «کازرونیه» و «مرشدیه» کازرونیه» می‌گفتند. بیروان این سلسله در قرن ۷ و ۸ در فارس و دریای عمان و سواحل خلیج فارس و

هند شهرت داشتند (سجادی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۴). ۵. اصل: است

ابواسحاق! تو را هم دین و هم دنیا داده‌ایم، باید که علم برافرازی<sup>۱</sup> و طلبی بزنی<sup>۲</sup> تا روز قیامت هر یک پیوستگان تو باشند». سند و روش ایشان آن بود که، همیشه در خلوت و عزلت باشند و مشغول به اسمای اعظم، و ده نام و ده حرف باشند.

هفتم خانواده مذکور، طوسیان، با خواجه جنید<sup>۳</sup> پیوندند. [و] سیوم واسطه فردوسی و طوسی از یک خرقه‌انا، اما سند و روش طوسی آن است که سماع و مزمار بشنوند و برقصند و ذکر جلی گویند. هر چه برسد از خیر و شر، نعمت دانستند، و در چون و چرا نیفتند، «ما صنع الله فهو خیر». در بخشش [نیز] مؤمن و کافر و غنی و فقیر «الی السواء» قسمت کردند.

هشتم خانواده مذکور، فردوسیان، ایشان نیز با خواجه جنید می‌پیوندند. مبدأ ایشان نیز با سهرورد است، بدیه، طریق که شیخ نجم‌الدین کبری، فردوسی و شیخ علاء‌الدین طوسی میان خویش اخور داشتند و در مجاهده و ریاضت کامل بودند؛ چنانچه بعضی هفته به گیاه یا به میوه جنگی یا نان جوی بی نمک افطار می‌کردند، و بر هر کسی که نظر می‌کردند وی را با حق می‌رسانیدند. هر دو بزرگوار به خدمت شیخ سیاه‌الدین ابوالنجیب سهروردی<sup>۴</sup> آمدند و عرض نمودند که: عمر ما به سرآمد و کار ما بر نیامد، در ریاضت بسیار بودیم، مقصد خود ندیدیم [پس] چه کنیم؟

شیخ ضیاء‌الدین به لطف، فرمود که: ما نیز بدین حالت مبتلاییم، اما حیلۀ آن است که جایی مرید شویم تا به برکت وی به مطلوب برسیم. هر دو بزرگوار گفتند: هر چه که بندگان مخدوم فرماید، آن جا مرید شویم؛ شیخ فرمود که: در این زمانه شیخ وج‌الدین ابوحفص بخاری، بزرگوار کامل است که [در] یک طرفه‌العین از شرق تا غرب سیر کند، از عرش

۱. اصل: افراز

۲. اصل: بزنی

۳. سیدالطائفه جنید البغدادی، کنیه، او ابوالقاسم و لقب وی قواریری و زجاج (او خزاز است) (جامی، نفحات الانس، ۱۳۷۰، ص ۷۹) -

۴. وی در علوم ظاهر و باطن به کمال بوده و مصنفات و مؤلفات بسیار دارد، نسبت وی به دوازده واسطه به ابوبکر صدیق (رض) می‌رسد و نسبت وی در طریقت به شیخ احمد غزالی است (جامی، ۱۳۷۰، ص ۴۲۰).



تا تحت الثری تصرف دارد، بیاید ما و شما مرید ایشان شویم.

هر سه نفر بزرگوار به خدمت شیخ وجه‌الدین رفتند و مرید او شدند و شیخ وجه‌الدین بعد [از] ارادت، شیخ ضیاء‌الدین سهروردی و شیخ علاء‌الدین طوسی را خلافت داد و گفت که: شما یان در شهرهای خود بروید و بندگان خدای تعالی [را] دعوت کنید، دست شیخ نجم‌الدین کبروی گرفته تسلیم به شیخ ضیاء‌الدین [کرد] فرمود که: شما این را همراه خود بگیرید تا نام تو از این تازه شود و شیخ ضیاء‌الدین آن را همراه خود آورد [و] بعد هفت سال خلافت داد و گفت که: تو اکابر مشایخان فردوس هستی. نهم خانواده مذکور، سهروردیان است [که] به سیوم واسطه با خواجه جنید می‌پیوندند [و] از [احفاد] عبدالله محمد<sup>۱</sup> سهروردی‌اند<sup>۲</sup>. و به روایت دیگر از شیخ ممشاد دینوری<sup>۳</sup> است که او خلیفه خواجه جنید است، سند و روش ایشان آن بود که شیخ ضیاء‌الدین ابوالنجیب پیش از ارشاد، دوازده سال بعد از هفت روز آب خوردی و به سه خرما افطار کردی، و با خدای تعالی مشغول بودی و چون مرید شد و خلافت یافت بعد از چهارم روز آب نوشیدی و سه خرما خوردی [و] تا مدت سی سال خواب نکردی و روی از قبله نگردانیدی. همیشه با وضو بودی و علم بر کمال داشتی<sup>۴</sup>، و از عرش تا تحت الثری نظر داشتی<sup>۵</sup>، دهان<sup>۶</sup> شیخ ضیاء‌الدین همچو ناودان قضای ربّانی بودی<sup>۷</sup>، هرچه گفתי همان شدی؛ هر که در سلک سهروردیان درآید، او را همین سند و روش دارد.

۱. شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد سهروردی (۵۳۹-۶۳۲ هـ) از مشایخ بزرگ اهل تصوف بود و در فقه و حدیث و عرفان مقامی والا داشت (سجادی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۲).

۲. اصل: است

۳. از بزرگان مشایخ عراق بود و یگانه در علم با کرامات ظاهر احوال نیکو (جامی، ۱۳۷۰، ص ۹۲).

۴. اصل: داشت

۵. اصل: بود

۶. اصل: + و

دوم خلیفه از خواجه حسن بصری، عبدالواحد<sup>۱</sup> زید است. از عبدالواحد زید پنج خانواده شدند؛ اول زیدیان، دوم عاضیان، سیوم ادهمیان، چهارم هیریان، پنجم چستیان. زیدیان پنج تن بودند ز ابناى عبدالله بن عوف، هریک -حافظ قرآن [بوده] و علم بر کمال داشتند [پس] مرید شیخ عبدالواحد زید شدند، و نسبت خود را به شیخ عبدالواحد زید کردند، نسبت آبا و اجداد خود را ترک دادند، به پیش عبدالواحد زید آمدند و بیعت گرفتند، سند و روش<sup>۲</sup> ایشان آن بود که به درس [و] علم آمدند و علم را تحصیل کردند، ریاضیت و خلوت در بیابان و یران اختیار کردند، و بعد از سه روز یا چهار روز یا پنج روز به میوه جنگلی و یا از گیاه بیابان، افطار می کردند و ترک حیوانات کردند و هیچ وقت حیوانی را نکشتند و مار و کژدم نیاززدند، با حق تعالی مشغول بودند و در شهر<sup>۳</sup> و در قریه نمی آمدند، و بنای خانه به هیچ جا نمی کردند، و گرد دنیا و اهل دنیا نمی گشتند و فتوح کسی قبول نمی کردند، بلکه به فقرا و غربا می دادند، پوشش ایشان از پشم یا از پلاس بود. جامه نو هرگز نمی پوشیدند، بعضی برگ درختان با ژنده می پیوندید و سلیم القلب بودند و اگر کسی یکی از ایشان [را] گرفته آوردی و ببنده خود سبختی، دم نمی زدندی، خدمت وی به واجبی اختیار می کردند، و اگر بفروختندی یا می فروشانیدندی هیچ غصه به دل نمی گرفتند.

هرکه در خانواده زیدیان درآمد او را همین سند و روش باید بود تا در سالک ایشان درآمد و زیدیان مرید نمی کنند. مگر کسی [را] که حافظ قرآن [بوده] و علم به کمال داشته باشد و در ریاضیت و مجاهده درآمد، و ترک دنیا و اهل آن و خان و مان بکند سکوت در غار و بیابان اختیار کند، به باز آن او را مرید بگیرند، سند و روش زیدیان این است. دوم خانواده از زیدیان، عاضیان است که به شیخ فضیل بن عیاض<sup>۴</sup> می پیوندند،

۱. ابو عبیده، عبدالواحد زید بصری (م ۱۷۱ ق) از شاگردان حسن بصری و استاد ابوالحسن علی بن زین برد،

گفته اند در خدمت کمیل به کمال رسید. است (جامی، ۱۳۷۰، ص ۷۰۳).

۲. اصل: + را.

۳. اصل: رش.

۴. کتبت او ابوعلی است، به اصل از کوفه است و گفته اند به اصل از خراسان بود بز ناحیت مرو (جامی، ۱۳۷۰،

خواجه فضیل بن عیاض مرید<sup>۱</sup> خواجه عبدالواحد زید است. سند و روش ایشان آن است که همیشه تنها و مجرد باشند و بنای خانه و تربیت فرزندان نکنند و در سفر علی‌الدوام باشند و جامه نو نپوشند، لثه از راه بردارند و خرقه بسازند و سؤال به کسی نکنند، و اگر به غیر طلب، خیری برسد بخورند، و اگر فاقد باشند و شب به نماز زنده دارند چون صبح شود روان شوند، و اکثر حال یا برهنه باشند و افطار بعد از سیوم روز با مهمانان می‌کنند و آمیزش با خلق نمی‌کنند و اگر کسی صحبت ایشان اختیار کند، اول مجرد شود، هرچه در ملک او باشد به فقرا و مساکین دهد، فقر و فاقه اختیار خود کند، زن و فرزند به خدای تعالی بسپارد و زوی به حث آرد و از کل ما سوی الله دل بشوید، آن‌گاه مرید ایشان شود تا از نظر ایشان اهل الله شود.

سیوم خانواده مذکور از زیدیان، ادهمیان است که با سلطان<sup>۲</sup> ابراهیم ادهم می‌پیوندند و سلطان ابراهیم ابن ادهم، خرقه چهار میخی<sup>۳</sup> آراسته است. هرکه آن خرقه اختیار کرد خود را ادهمیان گویند، نسبت آبا و اجداد خود ترک کرده سند و روش ایشان آن است که مجرد باشند و ژنده پوشی اختیار کنند و در سفر و حضر، ذکر جلی گویند و هیچ چیز طمع از کسی نکنند و هرکه فتوح پیش ایشان آرد به فقرا و مساکین دهند، بعد از دو سه روز افطار با فقرا می‌کنند [و] هرگز با اهل دنیا آمیزش نکنند، هرکه خواهد مرید ایشان شود، دل از دنیا پاک کند و نفس خود مطیع ایشان کند [و] بعد مرید ایشان شود. چهارم خانواده مذکور از زیدیان، هیبریان است. ایشان با شیخ هیبر بصری

ص ۳۳). در آغاز به راهزنی و دزدی اشتغال داشت، اما در همان حال انصاف و مروتی نشان می‌داد و به عبادت نیز می‌پرداخت (سجادی، ۱۳۷۰، ص ۵۶). ۱. اصل: + از.

۲. کنیت او ابواسحاق و نسبت او ابراهیم بن ادهم بن سلیمان ابن منصور القلجی از ابنای ملوک است و در شام به سال ۱۶۲ یا ۱۶۶ وفات یافته است (جامی، ۱۳۷۰، ص ۲۷-۳۸).

۳. در آثار عرفا و صوفیان از این خرقه یا دلق سخن رفته است و تنها بدین قناعت شده که: (صوفی) اگر خود را به هزار حربه مجاهدت مجروح و خسته کرده است و هزار شربت زهرنوش کرده و نهاد خود را به سوزن ناکافی بیازرد است، هزار میخی در پوشد (علی محمد سجادی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۹).

می پیوندند، سند و رزش ایشان آن است که در شهر سباکن نباشند بلکه در بیابان و در ویرانی مجرد و تنها باشند و صایم الدهر می باشند، از گیاه و میوه جنگلی افطار کنند، و همیشه با وضو باشند و نماز با حضور دل بگذارند و گرد دنیا و اهل دنیا نشوند و فتوح کسی قبول نکنند و اثر بکنند به فقرا و مساکین صرف نکنند؛ دل های ایشان سزکی و مصفی است. چنانچه بر هر کسی که نظر رحمت کنند، او اهل الله شود و هر که مرید ایشان شود او را همین سند و روش باید گرفت.

پنجم خانواده مذکور از زیدیان، چستیان است که ایشان با علوالدین می پیوندند، و مبدأ چستیان از شیخ ابواسحاق چستی<sup>۲</sup> است که او از چست آمد و در بغداد مرید از شیخ علو دینوری<sup>۳</sup> شد، شیخ پرسید تو چه نام داری؟ گفت: بنده را ابواسحاق چستی می گویند. شیخ خلافت داد و خرقه پیران پوشانید [و] گفت: برو در چست<sup>۱</sup> خواجه باشید که اسلام چست گرفته [است]. از آن روز از خواجه، چست پیدا شدند که در شهر چست ایشان پنج تن بودند که ایشان را خواجهگان چست خوانند؛ اول خواجه ابواسحاق چستی، دوم خواجه احمد چسبی، سیوم محمد چستی، چهارم خواجه ناصرالدین ابویوسف چستی، پنجم قطب الدین مودود چستی. این هر پنج تن در چست باشند و نام خواجهگان چستان گویانیدند، هر که با ایشان پیوندند و مرید ایشان شود تا روز قیامت، او را نیز به سبب ارادت و پیوستگی ایشان، چستی گویند.

اما سند و روش ایشان آن است که در شهر و در قریه، قرار گیرند و بنای خانه کنند و خلق را دعوت به سوی خویش فرمایند و روی به خدا آرند، خالصاً و مخلصاً لله تعالی، مردمان را بیعت دهند؛ گرد دنیا و اهل دنیا نگردند و همیشه در ریاضت و مجاهده

۱. اصل: چنانچه،

۲. شیخ ابوالسحاق شامی از اصحاب علو دینوری و از اصحاب شیخ هبیره بصری است (جامی، ۱۳۷۰، ص ۳۲۸).

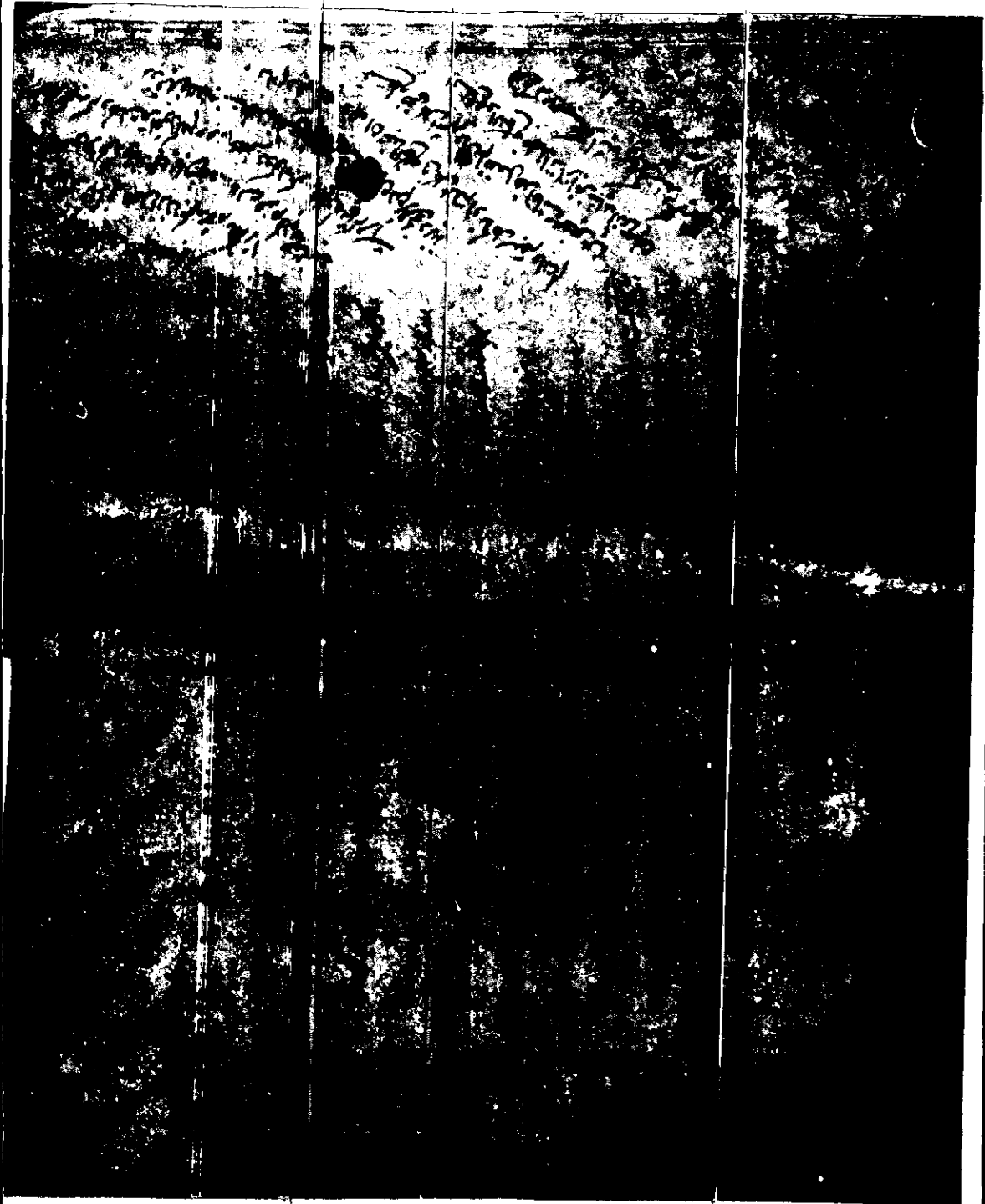
۳. علو دینوری، ملقب به کریم الدین و حافظ کلام ربانی خرقه فقر و ارادت و خلافت از دست خواجه هبیره بصری پوشیده در سال ۲۹۸ د. گذشت (جامی، ۱۳۷۰، ص ۸۱۳).

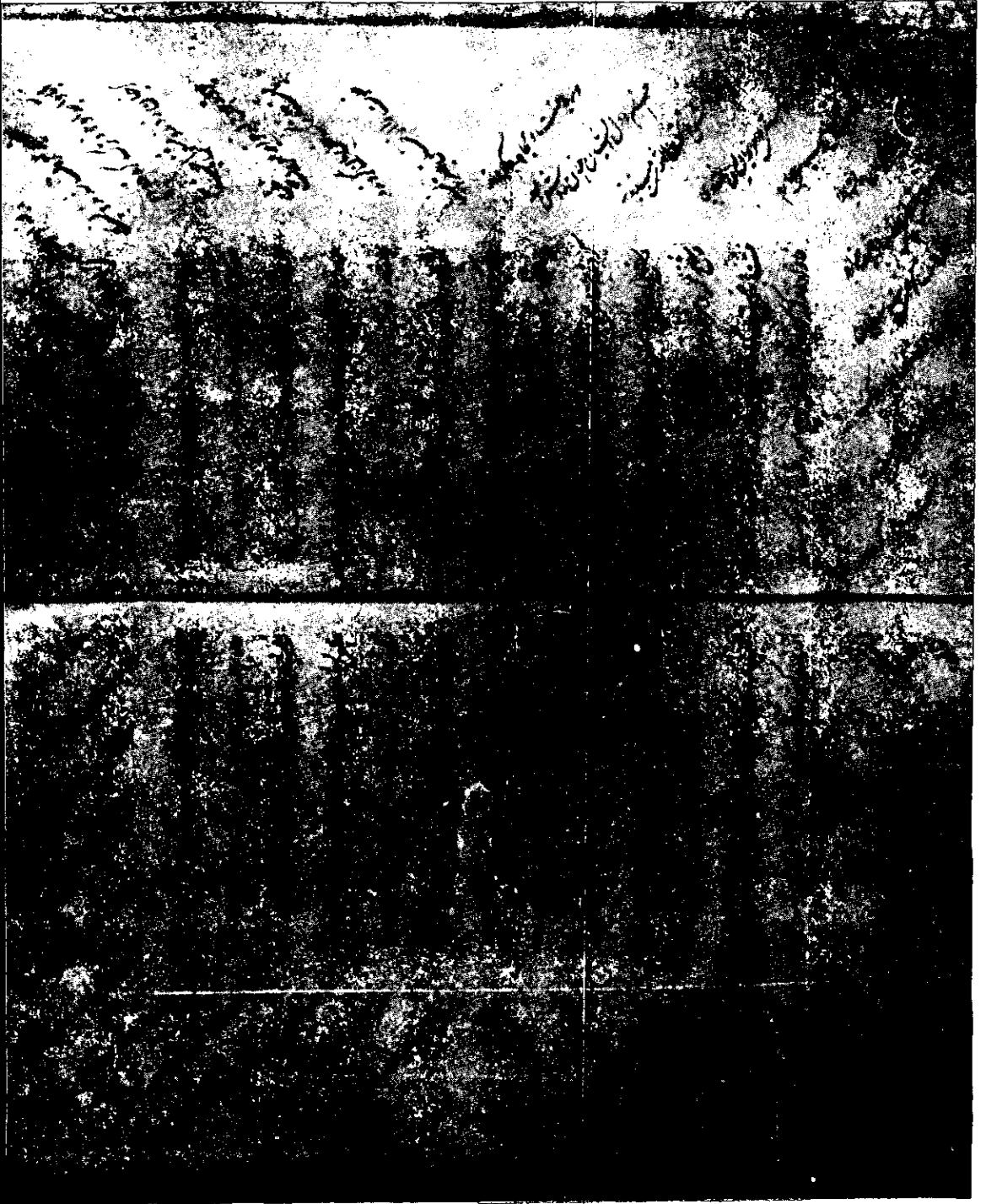
باشند، فقر و فاقه را اختیار کنند و صحبت با غریبان و مسکینان و فقیران کنند، و چون افطار کنند با ایشان گویند، و سماع و اهل سماع را دوست دارند و اعراس بر آن خویش بکنند و فقیران را معظم دارند و تعظیم کنند و توانگران را بالای فقیران جا ندهند و دست شستی به فقیران و غریبان دهند، و طعام از دست خود فراز کنند.

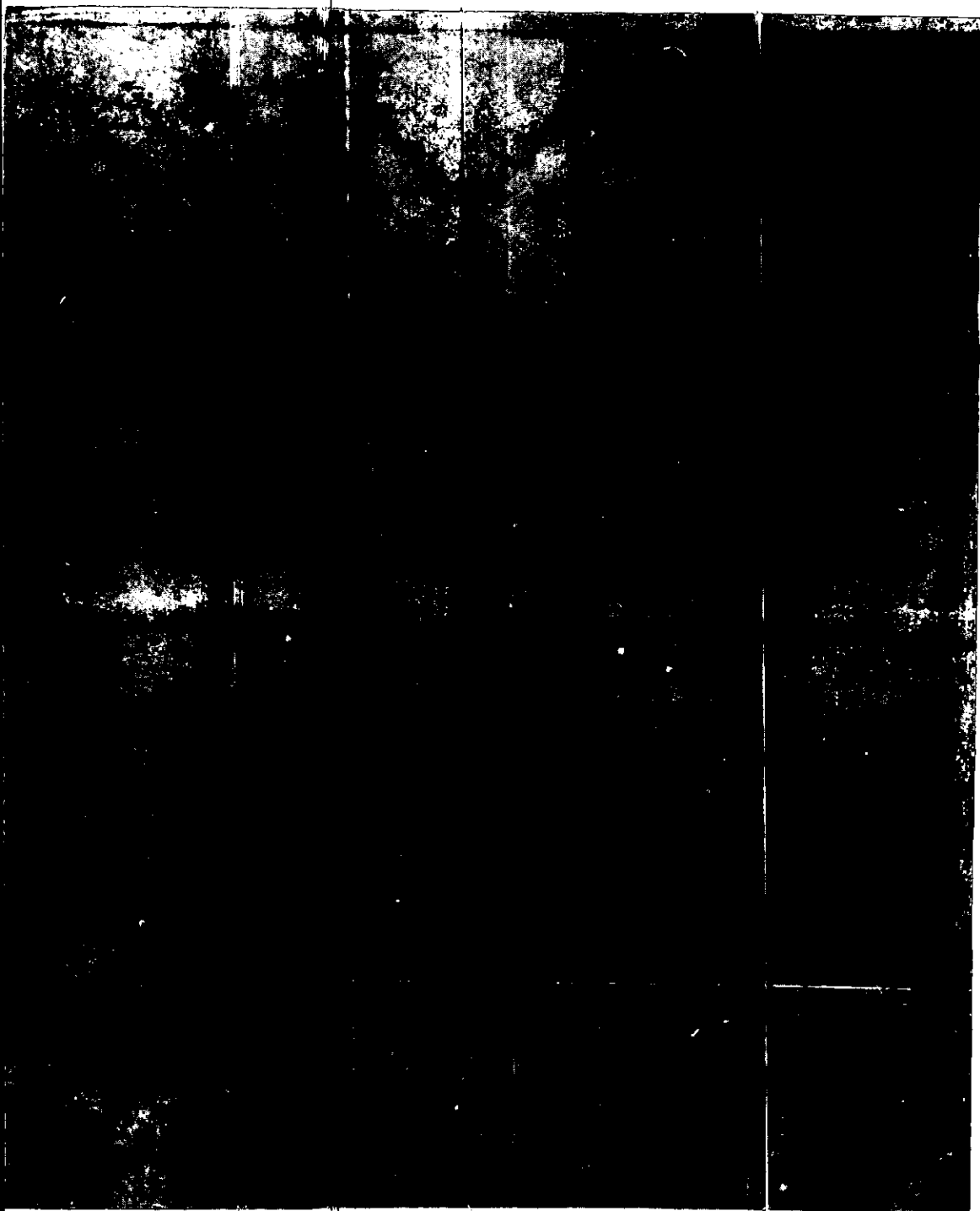
و هریک از خواجگان چست اهل علم و ورع بودند و نظر هریکی اکثر نعمت بودند و بر هر کسی که نظر رحمت کردند به خدای تعالی رسانیدند و دل از دنیا برداشتند و اهل کشف و کرامت بودند، چون یکی خواهد که صحبت ایشان اختیار کند و مرید ایشان شود باید که اول دل از دنیا بردارد و تزکیه نفس و تصفیه باطن گرداند، آن‌گاه مرید ایشان شود تا به برکت نظر ایشان، اهل الله شود، و حجاب از پیش ایشان بردارد تا به مطلوب رسد و الله اعلم بالصواب.

#### مآخذ

- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۲۷۰). *نجات الانس من حضرات القدس*. تصحیح محمود عابدی، تهران. اطلاعات.
- دزی، رینهارت پیتر آن (۱۳۴۵). *فرهنگ البسه مسلمانان*. ترجمه حسینعلی هروی. تهران: دانشگاه تهران.
- سجادی، ضیاءالدین (۱۳۷۲). *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*. تهران: سمت.
- سجادی، علی محمد (۱۳۶۹). *جامه زهد، خرقه و خرقه پوشی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۲۷۰). *تذکره الاولیاء*، به کوشش رینولدالین نیکلسون، با مقدمه محمد عبدالوهاب قزوینی. تهران: صفی علیشاه.
- معینی، محمد (۱۳۷۹). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- جلابی هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۷۲). *کشف المحجوب*. به کوشش محمد حسین تسیحی، اسلام آباد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- دانش پژوه، محمد تقی (۱۳۴۵). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*. تهران، ج ۱۵.
- مرادی، نوراله (۱۳۷۲). *مرجع‌شناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- منزوی، احمد (۱۳۴۹). *فهرست نسخه‌های خطی فارسی*. تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ج ۲.









Handwritten text in the upper section of the manuscript page, appearing as dark, dense script against a lighter background.

A large, dark, and heavily obscured area on the right side of the page, likely representing a significant portion of the original text that is illegible due to extreme contrast or damage.

Handwritten text in the lower section of the manuscript page, consisting of several lines of script in a cursive style.

